

## ذوالقرنین در قرآن کریم و عهد عتیق

نشست علمی با حضور استادان یعقوب جعفری و محمد دشتی

اشاره

در تاریخ ۸۴/۱۲/۲۱ گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، یک نشست علمی با حضور اعضای گروه و تعدادی از علاقه‌مندان، در محل مؤسسه برگزار کرد و حجة الاسلام آقای محمد دشتی (دانشجوی دکتری تاریخ) پژوهش خود را درباره ذوالقرنین، و این که آیا او همان کوروش بوده، ارائه کرد و به شبهه‌ها و ابهام‌های تاریخی در این زمینه پاسخ داد. سپس حجة الاسلام و المسلمین استاد یعقوب جعفری به تکمیل و نقد و بحث پرداخت، آن چه در زیر، مطالعه می‌فرمایید گزارش مکتوب این نشست علمی است.

### الف) بین المللی بودن مسئله ذوالقرنین

بسم الله الرحیم الرحیم. موضوع سخن «ذوالقرنین در قرآن کریم و عهد عتیق» است. این موضوع به دلیل جاذبه‌های مختلفی که دارد از دیرباز مورد توجه اقوام و ملل و فرهنگ‌های مختلف قرار داشته و لذا دیدگاه‌ها و نظریه‌ها و تحلیل‌های مختلفی درباره ابعاد مختلف آن ارائه شده است.

### ب) چند نکته مقدماتی

پیش از پرداختن به اصلی موضوع چند نکته را یادآوری می‌کنم که این نکات

۶۲۸۵

داشته باشند، به علاوه، اساساً طرح این نکات متدهاتی، جهت روشن شدن زمینه و چارچوب بحث ضروری است:

### ۱. نگاهی به منابع داخلی تاریخ هخامنشیان

کنن ترین منابع مکتوب ایران باستان به صورت انبوه که بتوان بر اساس آن به تحلیل و بررسی تحولات جامعه ایرانی پرداخت، مربوط به عصر هخامنشی است، حتی منابع مربوط به تاریخ مادها که سلسله حکومتی پیش از هخامنشیان بودند، در عصر هخامنشی فراهم شد و پیش از آن تنها اشاراتی در کتیبه‌های آشوری و بابلی به قوم ماد و پارس سده است.

منابع مکتوب عصر هخامنشی (۵۵۹ - ۳۳۰ ق م) دو قسم است: کتیبه‌ها (سنگ‌نوشته‌ها و الواح سنالی) و کتاب‌ها، که هر یک از دو قسم را می‌توان به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کرد. در این میان، عدده منابع داخلی، اعم از کتیبه‌ها و کتاب‌ها که در دو کتابخانه عظیم دولت هخامنشی نگهداری می‌شد، از جمله دو نسخه کامل و زرنگاشته از اوستا که هر کدام بر روی دوازده هزار پوست گاو به خط طلا نوشته شده بود، در حمله اسکندر به ایران یا سوزانده شد و یا به غارت رفت. اوستا در واقع حکم دایرة المعارف علوم هخامنشیان را داشت. با توجه به سیاست کلی اسکندر و جانشینانش در زمینه فرهنگی در ارتباط با ملل مغلوب غیر یونانی، یعنی بر هویت زدایی ملی و جای‌گزین کردن آن با هویت و فرهنگ یونانی، به منظور تحکیم پایه‌های قدرت خود، آنان منابع عصر هخامنشی را در ایران به طور حساب شده‌ای نابود کرده یا به سرقت بردند.

بر اساس منابع زرتشتی، دو کتابخانه سلطنتی و عظیم هخامنشیان، یکی در شیز، مرکز ایالت آذربایجان (مادکوچک)، واقع در جنوب شرق دریای ارومیه قرار داشت و «گنج شیزگان» نامیده می‌شد و دیگری در استخر پارس قرار داشت و «گنج نیشت» (گنج نیشک) خوانده می‌شد. از دو نسخه کامل و زرنگار اوستا، یک نسخه آن آتش زده شد و نسخه دیگر آن به یغما رفت و از ایران خارج گردید.

۷۲۸۶

از کتیبه‌های میخی نیز آن چه در دامنه کوه‌ها باقی مانده بود، به سرعت نامفهوم گردید و در واقع، این نوع منابع هم از دست رفت، به طوری که ایرانیان عصر اشکانی (۲۵۰ ق م - ۲۲۴ م) و ساسانی (۲۲۴ - ۶۵۰ م) از عصر هخامنشی جز نام دارای آئینه دارای اصغر و اسکندر که به دارای امر فرخنده ایران را اشغال نمود، چیزی نمی‌دانستند و طبعاً نام پرآوازه کوروش نیز از خاطره ایرانیان محو گردید و بناهای هخامنشی به شخصیت‌هایی چون جمشید (تخت جمشید) و حضرت سلیمان (تخت سلیمان) و مادر سلیمان (قبر کوروش) و رستم (نقش رستم) نسبت داده شد.

ظاهراً در این فراهوشی بزرگ تاریخی، تنها مقدونیان و یونانیان که نسبت به ایرانیان کینه و عداوت داشتند، مقصر نبودند، بلکه اشکانیان نیز نقش داشتند و به رغم این که آریایی بودند، نسبت به میراث هخامنشی بی تفاوت بودند و به هیچ وجه در جهت احیای آن اقدامی نکردند، زیرا اشکانیان از نظر فرهنگی، میتراپرست و از نظر قومی، از آریاهای تورانی (سکایی)، یعنی صحرا نورد و کوچ نشین بودند و هخامنشیان آریایی ایرانی (ایرانیان یک جانشین) و از نظر مذهبی زرتشتی بودند؛ لذا، اشکانیان جهت احیای میراث هخامنشی که به غارت رفته بود، اهتمام نورزیدند، تا این که حدود نیمه اول قرن اول میلادی، یعنی پس از گذشت سه قرن از آغاز دولت اشکانی و در عصر بلاش اول (۵۴ - ۷۸ م) این شاهنشاه اشکانی به فکر احیای فرهنگ و ادبیات سنتی ایران، یعنی آیین زرتشت و زبان و خط فارسی افتاد. در حالی که پیش از آن، اشکانیان نیز کم و بیش همان سیاست اسکندر و جانشینانش را در نسیان و انکار میراث هخامنشی پی گرفتند، چرا که میراث هخامنشی متعلق به پارس بود و با منافع اشکانیان که از پارت (حدوداً خراسان کنونی) برخاسته بودند، تعارض داشت. اما بلاش اول احساس کرد که با رواج غرب زدگی در ایران، اساس هویت ایرانی در معرض نابودی است، لذا همت خود را جهت بازشناسی و احیای هویت ملی ایرانیان مصروف داشت. البته این اقدام بسیار دیر هنگام بود، علاوه بر این، پس از بلاش، دوران ضعف و انحطاط اشکانیان آغاز شد و اقدامات او را جانشینانش پی گیری نکردند و این رویکرد نیز راه به جایی نبرد.

۷۲۸۷

به عنوان سلسله‌های پارسی در صدد احیای فرهنگ و تمدن ایران برآمدند، ولی دانشمندان داخلی بود که راه به جایی نمی‌بردند، لذا ایجاد سعی و تلاش بی‌وقفه آنان که تا اواخر عصر ساسانی ادامه داشت، در زمینه تاریخ هخامنشیان فقط عنوان دارای اکر و دارای اصغر بود و ایشان حتی نتوانستند به نام و شخصیت کوروش برسند. به هر تقدیر، منابع داخلی در زمینه تاریخ هخامنشیان و کوروش کبیر، بشانگذار دولت هخامنشی (کسی که بنا به فرموده این مقال، او همان ذوالقرنین قرآن و تورات است) چنین سرنوشتی داشتند.

گفتنی است که پس از کشف معز خط میخی هخامنشی طی دو قرن اخیر و خواندن کتیبه‌های باقی مانده هخامنشی، در کتیبه‌های داخلی مطالبی درباره کوروش هخامنشی که موضوع این نشست است، به دست نیامده است.

## ۲. بررسی منابع خارجی تاریخ هخامنشیان

عساده منابع تاریخ هخامنشیان، به ویژه درباره شخصیت و زندگانی کوروش، منابع خارجی، اعم از کتیبه‌ها و کتاب‌هاست که در این زمینه، آثار مورخان یونانی، به ویژه هرودوت (حدود ۲۸۶ - ۴۲۰ ق م) و گزنفون (۲۳۰ - ۳۵۵ ق م) و تورات و کتیبه‌های بابلی از غنا و اهمیت زیادی برخوردارند. در خصوص این قسم از منابع، لازم به یادآوری است که به جز تورات، دیگر منابع از نظر فرهنگی مخدوش است، زیرا مؤلفان یونانی یا کاهنان بابلی که متن کتیبه را تهیه کرده‌اند، به شخصیت و منش و روش کوروش از منظر فرهنگ و آیین خود نگریسته‌اند که فرهنگی مشرکانه و مبتنی بر پرستش ارباب انواع و خدایان است و در نتیجه، کوروش یا هر شخصیت ممتاز سیاسی هخامنشی و غیر هخامنشی را آن‌گونه توصیف می‌کنند که خود در دست دارند. همین وضعیت را در کتیبه‌های مصری نیز مشاهده می‌کنیم، کجکه این کتیبه‌ها به کوروش نپرداخته‌اند. اما ملاحظه می‌شود، هنگامی که کاهن مصری داریوش کبیر را توصیف می‌کند، از نظر فرهنگی دقیقاً از همان منظر فرهنگ فرعون‌ی خودشان او را توصیف می‌کند؛ در حالی که در کتیبه دیگری که در همان مصر، ولی

۷۲۸۸

از منظر فرهنگ ایرانی و با خط پارسی تهیه شده، شخصیت داریوش از منظر فرهنگی به گونه دیگری است. لذا ملاحظه می‌شود که در کتیبه‌های بابلی شخصیتی مثل داریوش به عنوان کسی که به مردوک، خدای بزرگ بابل بسیار احترام می‌کند و حتی ممکن است او را عبادت کند، توصیف شده است، چنان‌که در کتیبه‌های مصری پادشاه ایران به عنوان فرزند نیت، خدا و الهه بزرگ مصر و برادر ری، اله بزرگ مصر توصیف می‌شود تا این سلسله نسب فرعون‌ی برای داریوش ثابت گردد. البته این موضوع، هم جنبه مذهبی دارد و هم بُعد فلسفی، زیرا در سلسله‌های ساسانی در بابل و مصر و عدوما در دنیای قدیم، بسیار به هم آمیخته است و کسی که می‌خواهد به بابل حکومت کند، حتماً بایستی از مردوک حفاظت و حمایت و متابقت کند، هم چنان‌که کسی که بخواهد فرعون مصر باشد، حتماً بایستی نسبتش به الهه نیت برسد. و اگر نه نمی‌تواند فرعون رسمی مصر باشد. گفتنی است که این‌گونه مدارشات هخامنشیان با ملل مغلوب، نوعی تعامل سازنده طرفینی است، چون پادشاه هخامنشی حاکم است و می‌خواهد حکومت کند، لذا به زیردستان خود اجازه می‌دهد که او را آن‌گونه که خود فکر می‌کنند و دوست دارند، توصیف و تعریف کنند.

## ۳- تاریخ ایران باستان در منابع اسلامی

منابع اسلامی در خصوص عصر ساسانی بسیار ارزشمند و ذی قیمت است، لکن در مورد دوره‌های پیش از ساسانیان، اولاً: مطالب اندکی در این باره آمده، ثانیاً: مطالب موجود نیز با تحریفات و اشتباهات زیادی همراه است و جابه‌جایی‌های زیادی در ثبت مطالب به چشم می‌خورد؛ جابه‌جایی‌های زوادی، مکانی، شخصیتی و حادثه‌ای. در این میان تنها آثار ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰ ق) از ویژگی برخوردار است، زیرا بیرونی، ظاهراً با دست یافتن به منابع سُربانی که ترجمه‌های از متون یونانی بوده، برخلاف ایرانیان عصر اشکانی و ساسانی به فهرست منظمی از پادشاهان هخامنشی، از جمله اسم کوروش دست یافته است.

نکته دیگر در مورد منابع اسلامی این است که این منابع، ظاهراً به‌طور حساب شده‌ای نسبت به برخی متاخر بزرگ بشی، نقد ذه تقدیر و نکات و دست‌ها

۷۲۸۹

بهره‌دهی الاتصال مسلمانان که نوعاً یمنی نیز هستند، اشاره کرده‌اند که در این منابع تاریخی و واقعیت‌ها را حتی القادوری به تبع یمن و یمنی‌ها تعریف کنند و موضوع ذوالقرنین شامی از همان موضوعات است و گزارش کرانی چون وجب این مذبح و کعب الاحبار با همه تسلطی که به تورات داشتند و طبعاً شخصیت ذوالقرنین و مصداق خارجی آن را از طریق تورات به روشنی می‌دانستند، نخواستند واقفیت را در این باره بازگویند، لذا با کتمان حقیقت، بعضاً ذوالقرنین را یمنی و از ملوک یمن معرفی کرده‌اند. بنابراین، در بررسی منابع اسلامی باید به این نکته‌ها توجه داشت باشیم.

۴- متقن‌ترین منابع در مورد ذوالقرنین

با توجه به نکته‌هایی که درباره منابع ایران باستان گفته شد، می‌توان گفت متقن‌ترین منابع در ارتباط با موضوع این نشست، یعنی برای شناخت ذوالقرنین، قرآن و تورات است، در عین حال، گزارشی اجمالی از محتوای منابع اسلامی (تاریخی و حدیثی) درباره ذوالقرنین خواهیم داشت.

انتان قرآن که مشخص است، اما تورات، گنتی است که یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌های تورات، نسخه کشف شده از غاری در مجاور بحرالمیت در فلسطین است که مربوط به قرن اول قبل از میلاد است. این نسخه که حدوداً صد سال از کشف آن می‌گذرد، با تورات موجود فرفی ندارد؛ یعنی تورات قرن اول قبل از میلاد با تورات موجود تفاوتی ندارد. پس ما می‌توانیم بگوییم که تورات از قرن اول قبل از میلاد به این طرف، دیگر تحریف نشده است. البته بخش‌هایی از تورات به نام «اپوکریفا» (پوشیده) وجود دارد که یهودیان و نیز مسیحیان پروتستان آن را قبول ندارند، لکن این بخش از تورات مورد استناد ما نیست.

پس از ذکر این مقدمات، اینک به سراغ ذوالقرنین در منابع تاریخی و روایی اسلامی و قرآن و تورات می‌رویم.

ج) ذوالقرنین در منابع تاریخی و حدیثی اسلامی

منابع اسلامی - با توجه به همان ویژگی‌هایی که عرض شد - اشکالاتی دارد. ابتدا باید یادآور شویم که گزارش‌های تاریخی حتی اگر منتسب به معصومین علیهم‌السلام باشد،

۲۴۹

ما شرعاً موظف نیستیم براساس مفاد آن‌ها عمل کنیم، مثلاً در وقایع تاریخی، خیر و احدی حجت نیست، بلکه در گزارش‌های تاریخی باید مجروح و عه قراین را بررسی می‌کنیم و آن‌چه از ماحصل قراین به دست آید ملاک است. به بیان دیگر، در تاریخ، ما با واقعیت سروکار داریم و واقعیت، تبعیدبردار نیست. البته اکثر مدعیانی از معصومین علیهم‌السلام درباره وقایع تاریخی صادر شده باشد، واقع‌نما و بیانگر عین واقعیت است، اما در مورد گزارش‌های منسوب به معصومین علیهم‌السلام که قطعی‌الصدور نیستند، بلکه ظنی‌الصدور و محتمل‌الصدور هستند، دلیلی بر لزوم تبعید به آن‌ها نداریم و چنانچه بر خلاف مفاد این‌گونه روایات رفتار کنیم معصیت نکرده‌ایم.

به هر حال، در منابع اسلامی که مجموعه‌ای است از روایات معصومین علیهم‌السلام و گزارش‌های تاریخی، مطالب مربوط به ذوالقرنین بسیار مشتت و پراکنده است؛ ۸۰م از نظر عصر و زمان ذوالقرنین و هم از نظر نام و نشان و هم از نظر شخصیت فکری و اخلاقی او. اجمالاً مجموعه گزارش‌های منقول در منابع تاریخی و روایی اسلامی در این زمینه، ذوالقرنین را به سه قاره ارتباط می‌دهد: در برخی منابع آمده است که ذوالقرنین ایرانی و معاصر حضرت ابراهیم بوده و او همان فریدون است که از پادشاهان پیشدادی بوده که از حدود سال ۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ ق م بر ایران حکومت می‌کردند. برخی نیز فریدون را با نوح علیه‌السلام تطبیق می‌کنند که حدود ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیسته است. برخی نیز فریدون ذوالقرنین را معاصر ارفخشذ بن سام بن نوح دانسته‌اند،<sup>۱</sup> بسیاری منابع نیز ذوالقرنین را بر اسکندر مقدونی تطبیق کرده‌اند،<sup>۲</sup> برخی او را از ملوک حمیری یمن دانسته<sup>۳</sup> و برخی نیز او را اهل حبشه قلمداد کرده‌اند.<sup>۴</sup> تنها شیخ صدوق طی چندین روایت از ائمه علیهم‌السلام شخصیت الهی ذوالقرنین را توصیف کرده و قدرت‌های خارق‌العاده را که خداوند به وی عنایت فرموده، متذکر شده، ولی در این روایات، اسم و وطن او ذکر نشده است.<sup>۵</sup>

۱. رک: الکامل فی التاریخ و المات الوصیة و تاریخ طبری.

۲. رک: فوح الشام، تاریخ طبری، خطط مقریزی، الآثار الباقیة، شذرات الذهب، انجد العلوم، مختار الصحاح، معجم البلدان، و....

۳. رک: الآثار الباقیة، خطط مقریزی.

۴. رک: مناقب الامام احمد.

۵. رک: اکمال الدین و انام العمة، ج ۲، باب ۳۸.

۲۴۹

بنابراین، شخصیت دوازدهمین در منابع اسلامی، هم از نظر جغرافیا و هم از نظر نام و نشان و قومیت، بسیار مشخص است. جالب این است که بیشترین گزارش‌ها در مقام تطبیق ذوالقرنین با اسکندر مقدونی است. حال آن‌که اسکندر فردی مشهور و مشهور بوده و حتی در اواخر دوران حیاتش به مخالفت با ادعای خود پادشاهان مصری زبسته ذهنی این تفرعن این‌گونه فراهم گردید که وقتی او به مصر رفت، کاهنان مصری طبق سنت دین پادشاهان وی را به عنوان حاکم کشور خود، فرعون و خدای خویش تلقی کردند و این اندیشه و تصور مصری، مطلوب طبع خودخواهانه اسکندر قرار گرفت و از آن پس، اسکندر رسماً دستور داد که اتباع امپراطوری، او را بپرستند. همین اندیشه انحرافی بود که پس از اسکندر به اشکانیان و ساسانیان رسید و آنان نیز خودشان را ایزد نژاد و هم‌سطح ایزدان قلمداد کردند، چراکه به این نتیجه رسیدند انسان، خدا باشد، بهتر از این است که حاکمی ساده باشد.

در برخی منابع اسلامی، ضمن مردود شمردن تطبیق ذوالقرنین بر اسکندر مقدونی به دلیل مشرک بودن وی، ادعا شده است که ذوالقرنین اسکندر اول است که دومین قیصر روم و پادشاهی مؤمن و مؤحد و عادل و نیکوکار بوده و حضرت خضر (ع) نیز سمت وزارت وی را داشته است. این اسکندر، یعنی اسکندر رومی یا اسکندر اول، ۲۰۰۰ سال قبل از اسکندر مقدونی زندگی می‌کرده است. <sup>۱</sup> لکن این توجیه نیز با واقعیت‌های تاریخی سازگاری ندارد، چراکه اولاً: که تاریخ روم تقریباً به ۶۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد، در این تاریخ، در شبه جزیره ایتالیا قبائل لاتین بر ضد پادشاهی اتروسک که سامی‌نژاد یا به عبارتی عرب بودند، قیام کردند و این حکومت پادشاهی سامی را که حدود دویست سال بر ایتالیا فرمان می‌راندند (از حدود ۸۰۰-۶۰۰ ق م) سرنگون ساخته، حکومتی جمهوری و ملی را جایگزین آن ساختند که رفته رفته به دولتی عظیم و امپراطوری تبدیل شد. اما در تاریخ این امپراطوری که کاملاً مشخص است ما به شخصی به نام اسکندر به عنوان امپراطور یا قیصر روم بر نمی‌خوریم، ثانیاً: امپراطوران روم نیز همچون اسکندر مقدونی مشرک بودند و تنها از حدود ۳۱۳ م و پس از سه قرن شکنجه و کشتار مسیحیان به تدریج،

۱. رکاب: القادیه و القایه.

۲۲۹۴

زمینه رسدیت مسیحیت تحریف شده و شرک‌الود و تظلیفی در روم فراهم آمد، ثالثاً: امپراطوری روم در اوج عظمت نیز نتوانست بر شرق مسلط شود و آنان تنها توانستند نوارود فرات و شامات و مصر پیش‌روی کنند که در این مناطق هر از چندی بر یکدیگر با هم لایزالان ایران ۲۰۰۰ م جریان داشت. بنا بر این هیچ امکانی وجود نداشت که رومی نبود که فاتح شرق و غرب باشد.

بنابراین، در منابع اسلامی فقط می‌توانیم روی آن گزارشی که ذوالقرنین، ایرانی می‌داند تکیه کنیم. در این گزارش آمده است که بعضی از نسب‌شناسان پارس معتقدند که ذوالقرنین ایرانی است و او همان افریدون یا فریدون است که بر «ازدهاق» پیروز شد. <sup>۱</sup> چنان‌چه این گزارش در حوزه تاریخ ایران باستان مطالعه شود و پیرایه‌های آن کنار زده شود، ازدهاق همان «آستیاگ»، آخرین پادشاه خردکامه ماد است و فریدون همان کوروش است که بر آستیاگ غلبه کرد. اما ایرانی‌ها به جهت آن بلایی که بر سر منابع «تاریخ ایران در عصر هخامنشیان» آمد و در نتیجه، طی چندین سلسله نتوانستند به فهرست کاملی از اسامی پادشاهان هخامنشی و از جمله به نام کوروش برسند، نام فریدون را که پادشاهی نیک نام در میان پادشاهان پیشدادی ایران (حدود ۲۰۰۰-۱۵۰۰ ق م) بود، جایگزین نام منقود شده کوروش کردند. بدین ترتیب، از میان گزارش‌های متعدد و متنوع منابع اسلامی، تنها همین گزارش را - البته با زدودن پیرایه‌های اساطیری آن - می‌توانیم تأیید کنیم، زیرا این گزارش با گزارش‌های تورات که بعداً خواهد آمد و گره‌گشای معمای ذوالقرنین است، انطباق دارد.

د) ذوالقرنین در قرآن کریم و تورات

قرآن کریم در سوره مبارکه کهف، آیه ۸۳ به بعد اوصافی را درباره ذوالقرنین ذکر می‌کند: ذوالقرنین مؤمن، مقتدر، مهربان، عدالت‌گستر، جنگاوری بزرگ و پیروز و فاتح شرق و غرب و راهنمایی شده از سوی خداوند متعال است. به هر حال، از قرآن کریم بیش از همین اوصاف کلی درباره شخصیت ذوالقرنین استفاده نمی‌شود. در تورات نیز ذوالقرنین تقریباً همان اوصافی را دارد که در قرآن کریم آمده است.

۲۲۹۴

۱. رکاب: تاریخ طبری، الکامل فی التاريخ، اثبات الوصیه.

ذوالقرنین در تورات، مؤمن، مقتدر، مهربان، فاتح و تیزچنگ و راهنمایی شده از سوی خداوند است.

گفتنی است که عنوان ذوالقرنین هم در قرآن کریم آمده است و هم در تورات. ساریک انانیا این دو منبع را مقابله کرده و نشان داده که این دو نام در واقع همان یک شخص است. ذوالقرنین (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) یا خود یهودی ها بودند و یا قریش به تحریک یهودی ها این سؤال را از پیامبر ﷺ پرسیدند و می خواستند پیامبر اکرم ﷺ را در برابر سؤال صعب و مشکلی قرار بدهند و از این طریق، حضرت را شکست داده، نبوت ایشان را مخدوش کنند. بنابراین، به طور مسلم ذوالقرنینی که در قرآن کریم آمده همان ذوالقرنینی است که در تورات آمده و او صاف او در قرآن کریم و تورات مشخص است. اما مصداقا ذوالقرنین کیست؟

مصداق ذوالقرنین در تورات بسیار روشن است؛ ذوالقرنین کوروش پادشاه پارس است، چرا که او در روایان دانیال به صورت قوچ دو شاخی ظاهر شده که با یک شاخ خود شرق، و با دیگری غرب را شخم می زد؛ کنایه از این که او شرق و غرب را می گیرد. هم چنان که کوروش بر اساس پیش گویی اشعیا عقاب شرق، یعنی فرمانروایی تیزچنگ و مهاجم شرق است.

بر اساس آنچه گذشت، تردیدی نیست که ذوالقرنین همان کوروش هخامنشی است و امروزه بسیاری از محققان و مفسران ما به همین نتیجه رسیده و همین نظریه را تأیید می کنند که ذوالقرنین قرآن کریم با ذوالقرنین تورات یکی است و بی تردید او همان کوروش است.

### ه) منش و روش کوروش ذوالقرنین از نظر تاریخی

حال آیا از نظر تاریخی رفتار و اوصاف کوروش با آنچه در تورات و قرآن کریم آمده تطبیق دارد؟ پاسخ این سؤال نیز مثبت است؛ کوروش، هم جوان مرد و باگذشت و مهربان است، هم شجاع و مقتدر است و هم فاتح و پیروز. همان گونه که از گزارش گزنفون و هرودوت استفاده می شود، رفتار کوروش با ملل

۱- در کتاب تورات کتاب دانیال و کتاب اشعیا نیز در کتاب ایزد، کتاب عودا، کتاب دوم تواریخ ایام، کتاب نحمیا.

۷۲۹۴

مغلوب و توده مردم و حتی با دشمن مغلوب، آنان که با او سر عناد نداشتند، بسیار انسانی و ستمدیده بوده است؛ رفتاری که در میان نوع فرمانروایان فاتح آن روزگار، بی نظیر بوده است، به طوری که حتی بیگانگان حاکمیت او را بر خود، بر حاکمیت فرمانروایان خود و دم و دل تنویرش ترجیح می دادند. بر این گزارش هر دو منبع، مباحثات فتح ابل دستور رسدی کوروش این بوده است که او حتی از سربازان، سر ندارد کسی را که سلاح خود را بر زمین گذاشته بکشد یا به او تعرض کند. مردم بابل به استقبال و تماشای کوروش و ارتش او آمدند و توده مردم اصلا حرارت جنگ را لمس نکردند. کوروش یک امپراطوری را فتح کرد، ولی توده مردم احساس نکردند که قدرت جابه جا شد، بلکه احساس کردند که اوضاع بهتر شد، چرا که پادشاه بابل (نبونید) شرایط دشوار و غیرقابل تحملی را برای مردمش فراهم کرده و مخصوصا با جابه جا کردن مجسمه خدایان شهرها که توهینی آشکار و زجرآور به مردم محسوب می شد، موجب نارضایتی شدید ملت خود را فراهم کرده بود، در حالی که کوروش پادشاهی عدالت گستر و دلسوز و مهربان بود که به عقاید و مقدسات آنان احترام می گذاشت و به آنان آزادی عقیده بخشید. کوروش با نبونید، پادشاه مغلوب بابل نیز محترمانه رفتار کرد و به منظور تسلای خاطر او، برای فرزندش، بلشصر که به دلیل مقاومت در جنگ کشته شده بود، مجلس گرامیداشت برگزار کرد.

رفتار کوروش با یکی دیگر از پادشاهان پرکبیر و غرور آن عصر که مغلوب کوروش شد نیز نشانه دیگری از شخصیت ممتاز و طبع بلند و خصال نیک انسانی اوست؛ شخصیتی که در میان فرمانروایان آن عصر، بی نظیر بوده است. ماجرا از این قرار بود که در پی غلبه کوروش بر استیباگ، پادشاه ماد و تصرف قلعه پنهان کشور ماد، قلمرو تحت حاکمیت کوروش تا قلب آسیای صغیر توسعه یافت و با دولت نبدیه به مرکزیت شهر «سارد» در شرق دریای اژه و صرمه هم مرز شد. در این حال، کوروش، پادشاه نبدیه به عنوان یک اقدام پیش گیرانه در برابر حسد احتمالی کوروش، خدای ندرت را نخواست. پادشاه ماد و کوروش در این باره توافق کردند.

اتحادیه سه گانه تی ریر... کوروش... هر دو... اتحادیه سه گانه تی ریر... کوروش... هر دو... اتحادیه سه گانه تی ریر...

۷۲۹۵

... و وقت بیعت نه چنگ به هندو و کوروش، کروزوس بود. کروزوس با اندامکات  
شاه کسرتده از دماغ سرزی قلندرو خود، بود هالیس که بود قول ایرماق کنونی و  
در حدود انکارای فعلی باشد. لشکر هایش را به منطقه کاپادوکیه و شرق انکارا و  
شرق رود هالیس آورد و این منطقه را غارت کرد.

در این میان، یکی از کسانی که توسط کروزوس جهت بسیج و تدارک نیروهای  
مردود به یونان (اتن و اسپارت) اعزام شده بود، از کروزوس ناراضی شد و نزد  
کوروش آمد و بی وی خبر داد که اتحاد ثمری بر ضد تو برقرار شده و کروزوس اینک  
در دیادوکیه است و دارد تاخت و تاز می کند. کوروش به سرعت نیروهایش را آماده  
و تجهیز کرد و به مقابل کروزوس شتافت. کوروش با روشی جوانمردانه و با اعتماد به  
نفس کامل برای کروزوس پیام فرستاد که تو، به کشور من تجاوز کردی، اینک به تو  
پیشنهاد می کنم به قلندرو خود برگردی و تسلیم من باشی، در عین حال، حکومت  
برقرار باشد. در غیر این صورت، آماده جنگ باش! کروزوس که در اوج قدرت و  
افتخار بود و پایتخت پرشکوهش به «سارد طلایی» معروف بود و کشورش سنبلی  
تمدن غرب محسوب می شد و در واقع نقش امریکای فعلی را داشت، تسلیم نشد و  
زیر بار نرفت و در نتیجه، میان طرفین جنگ در گرفت و پس از جنگ های سخت  
در نهایت، کوروش سارد را فتح کرد.

هنگامی که سارد فتح شد، کروزوس به دلیل ترس از گرفتار شدن در دست کوروش  
و تحمیر و شکنجه شدن به روش معمول پادشاهان قدیم، توده ای همیزم و آتش  
فراهم کرد تا خود و بستگان نزدیکش را با خودسوزی از کشته شدن زیر شکنجه  
نجات دهد. چون کوروش متوجه این تصمیم کروزوس شد، دستور داد که نگذارند  
کروزوس و خانواده اش خود سوزی کنند و آنان را نجات دهند. مأموران کوروش نیز  
به سرعت وارد عمل شده و کروزوس را پیش از هر اقدامی دستگیر کرده، نزد  
کوروش آوردند. کوروش نیز طی رفتاری بی سابقه و جوانمردانه و بزرگووارانه، او را  
بخشید و مشاور خاص خود قرار داد تا از تجارب او استفاده کند. کروزوس نیز تا پایان  
عمر کوروش، مشاور بی امین برای وی بود. کوروش حتی به جانشین خود، کمبوجیه  
نیز دستور داد تا کروزوس را محترم شمرده او را مشاور خود قرار دهد و کمبوجیه نیز

۲۲۹۶

چنین کرد تا این که در جریان فتح مصر، هنگامی که کمبوجیه تعادل خود را از دست  
داد، کروزوس را به قتل رساند.

و) آیین و مذهب کوروش ذوالقرنین

۱- یک شبهه و پاسخ آن

تنها نکته ای که محل شبهه و سؤال است، آیین و مذهب کوروش است. شبهه  
این است که کوروش بر اساس ستیل کوروش در بابل (سنگ نوشته ای از کوروش که  
به عنوان «اولین اعلامیه حقوق بشر» شناخته می شود) به مردوک، خدای بزرگ بابل  
و مجسمه او احترام می گذارد و او را که یکی از خدایان متعدد مردم بابل است،  
آقای خود می شمارد. بنابراین، کوروش مشرک است، نه موحد و مؤمن به خدایی که  
انبیای الهی معرفی کرده اند!

پاسخ این شبهه از توضیحاتی که درباره کتیبه های بابلی گذشت، روشن می شود.  
توضیح این که آیین کوروش را نمی توانیم از کتیبه های بابلی به دست آوریم، زیرا  
همان گونه که اشاره شد کتیبه های بابلی از نگاه کاهن بابلی نگاشته شده است.  
مشابه همین شبهه در مورد شخصیت اخلاقی و آیین کوروش نیز در منابع یونانی  
 مطرح است. آیین کوروش را از منابع یونانی از قبیل کتاب گزنه فون (تربیت کوروش)  
یا کتزیاس و یا هردوت نیز نمی توانیم به دست آوریم، چون این منابع نیز از نظر  
فکری و مذهبی در همان چارچوب های فکری خودشان به موضوع مورد بررسی،  
علاوه بر این، مؤلفان این آثار اعتراف دارند که درباره موضوع مورد بررسی،  
یعنی تاریخ ایران باستان و از جمله شخصیت کوروش و سرگذشت او گزارش های  
زیادی وجود دارد و ایشان یکی از این گزارش ها را انتخاب و نقل کرده اند،  
مخصوصاً گزنه فون که کتاب تربیت کوروش را نوشته، به اعتراف خودش، اساساً  
به دنبال ارائه یک الگوست و یک کتاب کاملاً اقتباسی و تئوریک نوشته است.  
درست است که عنوان آن سیره کوروش و تربیت کوروش است، اما خودش تصریح  
می کند که من این کتاب را به منظور معرفی یک الگوی فرمانروای موفق جهانی  
نوشته ام. او می گوید:

۲۲۹۷

من بحر مردم و دیدم که در سطح جهان هر چه نگاه می‌کنم فرمانروای موفقی نمی‌بینم، مخصوصاً فرمانروای جهان‌شمول. در این میان فقط کوروش را پیدا کردم و دیدم که او از همه نظر موفق است؛ کوروش شخصیتی است که همه او را می‌خواهند، همه او را دوست دارند، همه می‌خواهند زیر پرچم او باشند. بسیاری هستند که اصلاً ارتباطی با کوروش ندارند، نه از نظر مذهب، نه از نظر ملیت و قومیت، ولی دوست دارند که زیر پرچم او باشند. بنابراین، من پاسخ سؤال خود را در شخصیت کوروش یافتم. من به دنبال نمونه‌ای از یک فرمانروای موفق جهانی بودم و این فرمانروای موفق جهانی را در شخصیت کوروش یافتم.<sup>۱</sup>

بنابراین، در این جا گزینش به عنوان شاگرد سقراط و یک فیلسوف اجتماعی و سیاسی و تربیتی در پی نوشتن کتابی است که طی آن یک الگوی فرمانروای موفق جهانی ارائه دهد. آنچه می‌توان از این کتاب به عنوان یک گزارش تاریخی استفاده کرد تنها همین مقدار است که کوروش شخصیتی است مهربان، مدیر، عدالت‌گستر و مقبول و محبوب همه ملت‌ها و اقوام، اما از نظر جزئیات سرگذشت که به شرح که در کجاچه کرد و کجاچه گفت، از جمله این‌که مثلاً در فلان موقعیت به سربازان خود شراب داد و هنگام برنامه‌ریزی جهت مقابله با دشمن برای فلان مذبح و فلان معبد یک قربانی تقدیم کرد، این موارد به هیچ وجه قابل تمسک و استناد نیست، چرا که در این موارد، گزینش بر اساس ایده‌ها و افکار خود، کوروش را ترسیم می‌کند، و از نگاه او یک فرمانروا باید این‌گونه باشد و به معابد هم عنایت داشته باشد و برای خدایان قربانی کند؛ این موارد غیر از این نمی‌تواند پیامی دیگر داشته باشد.

## ۲- فرهنگ دینی در حوزه تمدنی ایران

اما به هر حال، این سؤال مطرح است که کوروش ذوالقرنین پیرو چه آیین و مذهبی بود؟ اگر بپذیریم که ذوالقرنین یک شخصیت الهی است، آیا می‌تواند در حوزه ایران (ایران هخامنشی، قرن ششم قبل از میلاد) یک شخصیت الهی چون ذوالقرنین پرورش پیدا کند؟ پاسخ این سؤال مثبت است، زیرا منابع و قوانین مختلفی گویای آن است که در حوزه قومیت و تمدن ایرانی، انبیای الهی از زبان و جنتس این ملت زیاد

۱. رابکا گزینش، سیرت کوروش، ترجمه: ع. وحید، مازندران.

۷۲۹۸

مبعوث شده‌اند، از جمله این قوانین ماجرای اصحاب رس است که نام این قوم در قرآن کریم<sup>۱</sup> آمده و قرآن کریم در آیه ۱۴ سوره ق این قوم را از جمله اقوامی می‌شمارد که رسولان و فرستادگان الهی را تکذیب کردند. از فرمایش امام علی علیه السلام در توصیف اصحاب رس به روشنی استفاده می‌شود که آنان از اقوام ایرانی بودند. که در حوزه آذربایجان و در سواحل رود ارس زندگی می‌کردند و انبیای زیادی بر ایشان مبعوث شدند که به جهت مخالفت با دعوت انبیا، عذاب شدند.<sup>۲</sup>

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که کی خسرو سی صد پیامبر را کشت. کی خسرو از پادشاهان کیانی است که عمدتاً در ایران شرقی حکومت می‌کردند. قهراً آن پناه‌بران، پیامبران ایرانی بودند. قرآن کریم نیز می‌فرماید: «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ زُكُورٍ إِلَّا يَلْبِسَانِ قَوْمِهِ» و نیز می‌فرماید: «و ما من قرية إلا خلا فيها نذير»، این آیات، مؤید وجود انبیای الهی در میان اقوام و ملل مختلف است که ایرانیان نیز از آنها مستثنا نیستند.

عناوین پادشاهان کیانی نیز گویای وجود ریشه‌های دیانت و فرهنگ الهی بسیار نیرومندی در میان اقوام ایرانی است، به طوری که پادشاهان سلسله بزرگ کیانی که از حدود ۱۷۰۰-۱۲۰۰ ق م، یعنی حدود پانصد سال در ایران حکومت می‌کردند، رسماً روحانی بودند. این فرهنگ از کجا آمده است؟ چه زمینه‌ای می‌تواند موجب شود یک پادشاه رسماً خود را روحانی و حجت‌الاسلام و آیت‌الله بنامند؟ «کی کاوس» و «کی خسرو» و «کی قباد» و «کی گشتاسپ»، یعنی آیت‌الله کاوس، آیت‌الله خسرو، آیت‌الله قباد و آیت‌الله گشتاسپ! البته صادق یا دروغ‌گو بودن این پادشاهان در ادعای خود بحث دیگری است. البته قوانین، گویای کاذب بودن این پادشاهان در ادعای «روحانیت» و رهبری دینی است و این‌که حقایق توسط افراد جاه‌طلب تحریف شده و مقام و جایگاه مقدس رهبری دینی جامعه توسط افراد نااهل، غضب و تصرف شده است، چنان‌که به فرمایش امام صادق علیه السلام کی خسرو سی صد پیامبر را کشته و پادشاهان کیانی در ذنوبت تاریخی مردم ایران به عنوان

۱. فرقان (۲۵) آیه ۳۱ و ق (۵۰) آیه‌های ۱۲ و ۱۴.

۲. رابکا گزینش، سیرت کوروش، ترجمه: ع. وحید، مازندران، ج ۱، فصل نهم، ج ۱۵ و نهج‌السلام، ج ۱، ص ۱۲.

۷۲۹۹

«ملوک جبار» (پادشاهان ستمگر و زورگو) معروف شده‌اند. البته کم نیستند خصوصاً بهای کتابی که شصت‌ت‌های مصالح و شایسته و راستین را از جایگاه و موقعیت بایسته ایشان کنار زده و خود به صورت غاصبانه بر جایگاه آنان تکیه داده‌اند. و نه تنها این مقوله را به قدر در نا، بیخ اسلام، آنان که به ناحق عنوان «خالیف» و «امیر المؤمنین» را بر خود نهادند، شاهد هستیم؛ چه بسیار کسانی که دم از دین و دین داری زده‌اند و دین داران و رهبران واقعی دین را از دم شمشیر گذرانده‌اند. نتیجه این که در هزاره دوم پیش از میلاد، در حوزه تمدن ایران، فرهنگ توحیدی نیرومندی حاکم بوده و سلسله طویل العمر و نیرومند کیانی، به شدت تحت تأثیر این فرهنگ دینی قرار داشته است.

از فرهنگ عمیق دینی که بگذریم، از قسمت‌های اصیل کتاب زرتشت، یعنی بخش «گات‌ها» (سرودها) از کتاب اوستا، یک فرهنگ توحیدی ناب به دست می‌آید، هم‌چنان که از نظر فلسفه سیاسی، این بخش از اوستا الهام بخش نظام سیاسی امت و امامت است. در این بخش آمده است که زرتشت در جست‌وجوی فرمانروای مطلوب و ایده‌آل است و به خداوند (اهورامزدا) عرض می‌کند که پادشاه و فرمانروای مطلوب و برحق و لایق کیست، تو او را به من معرفی کن! این فراز از گات‌ها مبین آن است که فرمانروا، امام و زمام‌دار جامعه را باید خداوند تعیین کند که همان نظام سیاسی امت و امامت است و یک آموزه اصیل توحیدی است که در سیره انبیای سلف و سیره پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله شاهد آن هستیم.<sup>۲</sup> در پی این تقاضای زرتشت، اهورامزدا (خدای دانا و توانا) از طریق وهُومَنَه یا همان بهمن، به عنوان فرشته و پیک وحی، به زرتشت ابلاغ می‌کند که خداوند، تو (زرتشت) را به عنوان فرمانروای مضروب جامعه، برگزیده است. گفتنی است که عنوان «اهورامزدا» احدی دان و توانا، خدای دانی مطلق و توانای مطلق (دقیقاً نمی‌کننده) ارباب انواع موجود و ان‌الهی‌های جزء و ریز است که نه آن قدرت را دارند و نه آن دانایی را، و طبعاً، الهام‌بخش یک فرهنگ توحیدی است.

۲. کتاب اوستا، و ائمه و شصت‌ت‌های الهیه، و ائمه و ائمه.

۷۴۰۰

۳- آیا کوروش ذوالقرنین زرتشتی بود؟

حال به پاسخ این پرسش می‌رسیم که آیا هخامنشیان زرتشتی بودند یا خیر؟ باید توجه داشت که زرتشت مربوط به ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد است و کوروش مربوط به قرن ۶ ق.م. هم این زرتشت در شکل اصیل آن یک این توحیدی است. هم از کتیبه و الواح هخامنشیان، به ویژه کتیبه‌های داریوش اول و پیش از وی، نظر لوح مربوط به اربارمنه (از اجداد داریوش) یک آیین توحیدی به دست می‌آید. علاوه بر این، هم هخامنشیان و هم زرتشت، مزدا پرست هستند. و اهورامزدا را می‌پرستند. اما نکته سؤال برانگیز این است که هیچ یک از دو طرف (زرتشت و هخامنشیان) به دیگری اشاره نمی‌کنند و هیچ بدهکاری و دینی نسبت به همدیگر احساس نمی‌کنند؛ در هیچ کتیبه‌ای از کتیبه‌های هخامنشیان نداریم که به عنوان قدردانی، نامی از زرتشت به میان آمده و ذکر خیری از او شده باشد. در همه کتیبه‌ها، داریوش تنها خود را مدیون اهورامزدا می‌داند و همه جا کارش را به فضل اهورامزدا انجام می‌دهد. اگر هخامنشیان زرتشتی بودند جا داشت که دست کم یک‌جا پادشاهی هخامنشی می‌گفت با عنایت حضرت زرتشت صلی الله علیه و آله ولی چنین چیزی وجود ندارد. در اوستا که از اقوام ایرانی و از شهرهای مقدس مزدا آفریده همچون مرو و بلخ و هرات و ری و نحو آن یاد شده، هیچ ذکری از قوم پارس و سرزمین پارس که هخامنشیان از میان ایشان برخاسته بودند، به میان نیامده است. از این موارد چنین برمی‌آید که ارتباط فکری میان هخامنشیان و زرتشت وجود ندارد.

ولی این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه نهایتاً نشانه این است که مزداپرستی در هر دو حوزه ایران شرقی (محل نضح گرفتن دعوت زرتشت) و ایران غربی (محل استقرار اقوام پارس و ماد) به طور مستقل از یکدیگر وجود داشته و همان‌طوری که در میان ایرانیان شرقی و حوزه کیانیان و کی خسرو انبیای الهی مبعوث شده‌اند، در میان ایرانیان غربی (ماد و پارس و ایرانیان حوزه رود ارس) نیز انبیای الهی از میان آن اقوام مبعوث شده و انبیا در هر دو ناحیه، مخلصان و هوادارانی داشته‌اند. در نتیجه، یک فرهنگ توحیدی پس از زرتشت و پیش از او، در هر دو حوزه جغرافیایی وجود داشته است و همدیگر را که آن توحیدی است.

۷۴۰۱

۲۱)

این آیین توحیدی را با همان حرارت در کتبه‌های داریوش که شخصیت او به درایت پایین‌تر از شخصیت کوروش است، ملاحظه می‌کنیم.

بنابراین، حوزه تمدنی اقوام ایرانی پیوسته و از جمله در قرون ششم قبل از میلاد که عصر کوروش است، ظرفیت و زمینه پرورش شخصیتی الهی چون ذوالقرنین را داشته و در این میان، آیین و فرهنگ توحیدی کوروش یک آیین توحیدی اصیل ایرانی و توحید تحریف نشده مزدابروستی بوده که در آن ایام در فلات ایران و در میان ایرانیان شرقی و غربی به وفور پیدا می‌شده است. طبعاً، تطبیق ذوالقرنین قران کریم و تورات بر شخصیتی چون کوروش هخامنشی، همان‌گونه که در تورات این‌گونه است، هیچ مشکل تاریخی ندارد و بسیار برازنده شخصیت اوست.

نکته پایانی

نکته پایانی که در واقع پیام این نشست می‌تواند باشد این‌که ما کوروش را آن‌گونه که باید شناخته‌ایم و شناسانندیم. توده مردم ما حق دارند و معذورند، ولی متأسفانه نخبگان و پژوهشگران ما هم بسیار محتاطانه با این موضوع برخورد کرده و می‌کنند. جای خوش وقتی است که بعضی از علما و مفسران بزرگ متأخر ما با شجاعت و شهامت و با تعهد علمی با این موضوع برخورد کرده‌اند، از جمله علامه طباطبایی و بعد از ایشان نویسندگان تفسیر نمونه قبول کرده‌اند که کوروش همان ذوالقرنین است و کوروش شخصیتی الهی است. البته این بزرگواران نیز مدیون ابوالکلام آزاد، مفسر هندی هستند که برای اولین بار، انطباق ذوالقرنین و کوروش هخامنشی را با استناد به تورات اثبات کرد. اما تا پیش از مقطع اخیر، باید اذعان کنیم که کوروش را درست شناخته و تاکنون او را درست معرفی نکرده‌ایم و از این ره گذر به کوروش و به تبع آن در حق فرهنگ و تمدن ایران ظلم شده است.

پیش از این عرض شد که در این باره، تحریف‌هایی وجود داشته و کسانی که می‌توانستند به راحتی شخصیت ذوالقرنین و کوروش را شناسایی و معرفی کنند؛ یعنی امثال کعب الاحبار و وهب بن منبه - که قبل از اسلام آوردن از علمای یهود

۶۴۲

بودند و تورات را حفظ داشتند - به راحتی می‌توانستند کوروش ذوالقرنین را در تورات شناسایی و معرفی کنند، ولی آنان نخواستند و اوقعیت را بیان کنند، بلکه از روی تعصب، اوقعیت را نادیده، نخوانده و نشنیده انگاشتند و یک دفعه رفتند سراغ پادشاه (تبع) یمن؛ زیرا آنان خود اهل یمن بودند.

در ایران نیز از سوی نوع پژوهشگران ملی‌گرای ایرانی در حق کوروش ذوالقرنین ظلم شده است، زیرا کوروش، توسط این گروه، صرفاً به عنوان شخصیتی ملی‌گرا معرفی شده، در حالی که کوروش شخصیتی الهی، جهان‌نگر، غیر متعصب، متدین و موحد بوده است. به هر حال، اگر ایرانیان بخواهند به تاریخ خود افتخار کنند، باید بدانند که در رأس آن تاریخ پرافتخار، شخصیتی الهی، مؤمن، موحد، انسان‌دوست، عدالت‌گستر، مهربان و جهان‌نگر وجود داشته است که اقوام و ملل مختلف را از زیر یوغ ستم آزاد نموده و دامن او از هرگونه خودخواهی، استکبار و خودستایی پاک است و آن شخصیت کوروش است.

بدین ترتیب، در دوران قبل از انقلاب، شخصیت کوروش آن‌گونه که باید شناسانده نشد و در نتیجه، جوانان ما به تاریخ کهنسال خود و به نظام سیاسی آن، به ویژه به عصر هخامنشی، پیوسته به عنوان تاریخی با نظام سیاسی سکولار و در نتیجه به کوروش به عنوان ناسیونالیست سکولار نگرستند و این بزرگ‌ترین ظلمی بود که در حق کوروش شد، در حالی که کوروش، سیاست‌مدار و در عین حال شریعت‌مدار بود و سیاست‌اش از دیانت‌اش جدا نبود.

پس از انقلاب نیز اقدامی جدی و فراگیر برای معرفی شخصیت واقعی و الهام‌بخش کوروش صورت نگرفت. جای بسی تأسف است که یک متفکر بیگانه چون گزنفون شخصیت کوروش را به عنوان یک چهره‌الگو برای ملت خود (یونان) معرفی می‌کند، ولی ما نسبت به این شخصیت پر جاذبه بومی و خودی بی‌تفاوت هستیم، در حالی که اگر ما کوروش را بازشناسی کنیم نه تنها هزینه زیادی نمی‌پردازیم، بلکه جلوی بسیاری از هزینه‌های صرف شده برای مقابله با گرایش‌های ناسیونالیستی سکولار را هم می‌توانیم بگیریم و نوعی الفت و سازش میان تاریخ ایران باستان و تاریخ ایران اسلامی برقرار کنیم. این شخصیت

۶۴۳

کوروش و از فرهنگ کوروش و پیام‌هایی که از این فرهنگ برمی‌خیزد به اسلام و به انقلاب اسلامی و به حکومت اسلامی خدمت کنیم و این ظرفیت عظیم فرهنگی را حتی پشتوانه نظام سیاسی خودمان به‌عنوان نظام الهی و مبتنی بر وحدت دین و سیاست قرار دهیم.

### نقد و نظر استاد یعقوب جعفری

بسم الله الرحمن الرحيم

انصافاً از اطلاعات گسترده و علم سرشار حضرت آقای دشتی استفاده کردیم. ایشان مطالب با ارزش و بحث مفید و جامعی ارائه کردند. درباره صحبت‌های ایشان چند تذکر عرض می‌کنم، بعد هم چند مطلب را که فکر می‌کنم در این بحث باید اشاره می‌شد و نشد عرض می‌کنم.

تذکراتی که نسبت به فرمایشات ایشان دارم یکی این است که در این جا شما راجع به کوروش اطلاعات ذی‌قیمتی به‌دست دادید، ولی محور بحث ما شناخت تاریخ کوروش نبود، محور بحث این است که آیا ذوالقرنین همان کوروش است یا نه؟ در این قسمت، شما به علت ضیق وقت، توضیحات چندانی ندادید که واقعاً ذوالقرنین قرآن همان کوروش است یا نه، در حالی که انتظار این بود که روی این قسمت بیشتر بحث می‌شد.

مطلب دیگر این که شما قاعده‌ای مطرح کردید که من آن را قبول ندارم. شما گفتید که اگر یک مطلب تاریخی در سخن ائمه بیاید چون جزء احکام نیست، می‌توانیم در مقابل آن بایستیم، اما این درست نیست، زیرا ائمه دست‌کم به‌عنوان یک مورخ حرف‌شان حجیت دارد، البته به شرطی که سند روایت درست باشد. این‌طور نیست که ائمه و حرف‌هایشان فقط در احکام حجیت باشد، بلکه در تاریخ هم حجیت است. ما می‌توانیم از روایاتی که از ائمه معصومین رسیده، به‌عنوان یک منبع مطمئن تاریخی استفاده کرده، به آن‌ها استناد کنیم، البته مشروط بر این‌که صحیح باشند. ما وقتی مثلاً از مورخانی مثل هومر و مورخان غربی، مورخان قدیم مطلب نقل می‌کنیم و به آن‌ها بها می‌دهیم چه‌طور است که اگر مثلاً امام صادق علیه السلام

۶۴۰۴

یک مطلب تاریخی بگوید بگوییم چون تو امام هستی حرف را این‌جا حجت نمی‌دانیم؟! این است که من تقاضا می‌کنم این مطلب را اگر از من می‌پذیرید تصحیح بفرمایید که سخنان ائمه هم می‌تواند برای مطالعات تاریخی منبعی باشد. مطلب دیگر این است که شما فرمودید مفسران اسلامی کوروش را به‌عنوان ذوالقرنین قبول دارند.

دشتی: متأخرین را گفتم.

استاد جعفری: متأخرین باشد خوب است، من خیال کردم همه را فرمودید. می‌دانید که مسئله کوروش و تطبیق او با ذوالقرنین خیلی متأخر است. اولین کسی که این کار را کرد و این مطلب را گفت خوب بود شما اسم ایشان را می‌آوردید، مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر وقت فرهنگ هند بود. ایشان این مطلب را مطرح کرد و کتابی در این باره نوشت و آقای باستانی پاریزی کتاب ایشان را به نام کوروش کبیر یا ذوالقرنین به فارسی ترجمه کرده که کتاب بسیار خوبی در این زمینه است و هرکس از مفسران متأخر که اشاره نموده ذوالقرنین همان کوروش است، به سخنان ابوالکلام آزاد استناد کرده است و من ندیدم که کسی جلوتر از ایشان این احتمال را داده باشد.

اما در این باره که ذوالقرنین با کدام شخصیت تاریخی مطابقت دارد، شما اسکندر مقدونی، اسکندر رومی و یکی از ملوک یمن (یا همان تیابعه) را گفتید، ولی احتمالی که برخی افراد داده‌اند و در این باره کتاب نوشته‌اند به آن اشاره نکردید. البته تمام اطلاعات من درباره کوروش مطالبی است که در نوشته این جانب، یعنی تفسیر کوثر آمده که بعداً به صورت یک مقاله مستقل در مجله میراث جاویدان چاپ شده است. اما احتمال یاد شده، که به‌عنوان یک قول مورد قبول ما نیست، این است که منظور از ذوالقرنین، امپراطور چین است که دیوار چین را ساخت. در این باره، کتابی تحت عنوان ذوالقرنین یا بزرگترین پادشاه چین توسط امیر توکل کامبیزی به فارسی نوشته شده است که پیش از انقلاب، ناشری به نام شرکت سهامی چاپ کرده است. نویسنده ادعا داده است که ذوالقرنین پادشاه چین بوده و سد، همان دیوار چین است البته من قبول

۶۴۰۵

(۲۵) ذوالقرنین و قرآن کریم و عهد عتیق

ذوالقرنین همان امپراطور چین باشد. دورترین و ضعیف‌ترین احتمال درباره ذوالقرنین است و به دلایلی که در مقاله ذکر نموده‌ام، مورد قبول نیست، که متأسفانه به جهت ضیق وقت از یادآوری آن‌ها صرف‌نظر می‌کنم. به هر حال، خوب بود که این قول را هم اشاره می‌فرمودید.

اما این که فرمودید بعد از انقلاب این بحث مطرح شده که ذوالقرنین همان کوروش است، نه، این طور نیست، عرض کردم ابوالکلام آزاد شاید حدود ۴۵ یا ۵۰ سال پیش، این بحث را کرده و کتاب نوشته و کسانی مانند علامه طباطبایی که فسدتی از تفسیرش را پیش از انقلاب نوشته نظریه او را تأیید کرده است. این که ذوالقرنین همان کوروش باشد (که بنده هم در تفسیر کوثر، همان نظر را ترجیح داده‌ام البته با قید احتیاط) این نظر، قراین و شواهد زیادی دارد که ابوالکلام آزاد در کتابش آورده است. به کسانی که به این بحث علاقه دارند توصیه می‌کنم آن کتاب را که به فارسی ترجمه شده بخوانند. ایشان شواهد و قراین بسیاری از تورات و کتاب‌های عهد قدیم و از کتیبه‌هایی که در پاسارگاد دیده و مجسمه فوج بال‌دار یا دو شاخ کوروش که کشف شده، آورده است و با توجه به این شواهد واقعاً آدم قانع می‌شود که ذوالقرنین همان کوروش است. درباره سدی که ذوالقرنین ساخته، یعنی سد یاجوج و ماجوج، ایشان توضیح می‌دهد که این سد در قفقاز بوده که الان هم میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان آثاری از آن هست. محلی است که از قدیم اسم آن‌جا را دیمرفابو می‌گفتند؛ یعنی درب آهنین. می‌دانید که سدی که ذوالقرنین ساخت از آهن بوده، این اسم هم از قدیم بوده که ابوالکلام آزاد این‌ها را خوب بررسی کرده است.

مطلبی که من این‌جا می‌خواهم خدمت عزیزان عرض کنم این است که تورات مخصوصاً کتاب دانیال که اشاره فرمودند مطالبی دارد که واقعاً با این آیه، هم خوانی دارد. مشخصاتی که در این آیه آمده است، به خصوص این که سؤال از طرف یهودی‌ها مطرح شده و یهودی‌ها کوروش را خیلی مقدس می‌شمردند و شخصیت بزرگی می‌دانستند حتی به او لقب مسیح هم دادند (مسیح منجی) در

۶۴۰۶

تورات هست. بارها اسم کوروش در تورات آمده است. اسم یاجوج و ماجوج هم با تیرگوگ مگوگ آمده است. یهودی‌ها فکر می‌کردند پیغمبر اسلام که در مکه زندگی می‌کند و عرب است از جریان کوروش اطلاعی نداشته باشد، برای آنکه تورات، از آن حضرت پرسیدند یا به تفسیر آن‌ها از این سؤال شما، پیامبر ﷺ جواب آن‌ها را داد. به هر حال، قراین از هر نظر شاهد، بر این است که ذوالقرنین همان کوروش است.

مسئله‌ای که من در این‌جا اضافه می‌کنم این است که پس از انتشار نظریه ابوالکلام آزاد، شخصی به نام دکتر سید حسن صوفی کتابی به نام ذوالقرنین کیست؟ در رد نظر ابوالکلام نوشت که کانون شاهد محمدی در سال ۵۸ آن را چاپ کرد. ایشان در رد نظریه ابوالکلام آزاد می‌گویند: ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است و به این نظریه، ایرادهایی شده از جمله این که اسکندر آدم خونریزی بوده، موحد نبوده، خیلی بد بوده، عنصر نامطلوبی بوده، ستم‌گر بوده، ولی قرآن ذوالقرنین را موحد، آدم خوب، کسی که کارهایش با ارشاد و الهام خدا صورت می‌گیرد معرفی کرده است، در حالی که در تمام تواریخ آمده است که اسکندر آدم ظالم و ستم‌گر بوده است. آقای صوفی در جواب از این اشکال که چگونه قرآن از شخصی ستم‌گر و بت پرست تعریف و تمجید می‌کند، اظهار می‌دارد که عقیده یهود درباره اسکندر این بوده که او عادل و خداشناس بوده و خدا در قرآن مطابق با پندار یهود سخن گفته است و نه طبق واقع.

چه طور یک مسلمان به خودش جرأت می‌دهد این حرف را بزند که خدا در قرآن به خاطر خوشایند یهود، شخصیت ظالم و ستم‌گری را آدمی خوب، موحد و عادل معرفی می‌کند که یهود خوشش بیاید، طبق واقع حرف نمی‌زند، طبق پندار یهود حرف می‌زند؟! اصلاً جای تعجب است که یک نفر مسلمان چنین مطلبی را بزرگ بیورد! البته قرآن اگر می‌خواست عقیده یهود را بگوید چیزی اضافه می‌کرد. مثلاً می‌فرمود: عریبه یهود را بگویند که خداوند عادل است.

معتقدند هم چیزی که در دست، حدیث کتاب در تعداد حدیث است که در دست

تَوَلَّوْنَ فَلَاةً رَمِيَةً كَثِيَةً وَيَقُولُونَ خِصَّةً مَا فَخَّرَ كَثِيَةً رَجِيَةً مَرِيَةً

۶۴۰۷

اصحاب کتف سه نفر بوده و چهارمی آن‌ها سک بوده یا این که پنج نفر بودند و شناسمی آن‌ها سک بوده یعنی این حرف من نیست، بلکه حرف مردم است. حال با توجه به این مسئله آیا ممکن است قرآن از کسی به این وضوح تعریف کند، او را موحّد بداند که معتقد به خدا و قیامت و عادل است و پول پرست نیست؟ وقتی ذوالقرنین می‌خواهد سد درست کند آن قوم می‌گویند: پول هم می‌دهیم. ذوالقرنین می‌گوید: من به پول شما احتیاج ندارم، فقط کمک کنید، این قدر عادل! خدا بیاید یک ستم‌گر را این جور معرفی کند! به خاطر خوشایند. یهود! من از این حرف تعجب می‌کنم. اتفاقاً علاوه بر این در روایات ما که آقای دشتی می‌گویند در گزارش‌های تاریخی حجت نیست - همین ذوالقرنین، فردی صالح و حجت‌خدایی معرفی شده است.

دشتی: منظور من این بود که اگر روایتی قطعی الصدور و متواتر نبود، از باب حجیت خبر واحد نقل نمی‌توان به آن استناد کرد. استاد جعفری: بله، اگر سندش درست نباشد قبول است، این در احکام هم حجت نیست. روایاتی که اشاره کردم در همین تفسیر کوثر آمده است: «ان رسول الله قال ان ذالقرنین كان عبداً صالحاً جعله الله حجة على عباده فدعا قومه ابي الله و امرهم بالتقوى؛ ذوالقرنین عبد صالح الهی بود که خداوند متعال او را حجت بر بندگان خودش قرار داد، وی قومش را به خدا و پرهیزگاری دعوت می‌کرد». آیا این را هم پیغمبر برای خوشایند یهود می‌گوید؟

هم‌چنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «ان ذالقرنین كان عبداً أحب الله، فأحبته الله و نصح لله» به هر حال، این نشان می‌دهد که ذوالقرنین واقعاً از نظر قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام عنصر مطلوبی بوده و احتمالاً اگر هم پیغمبر نبوده - که بعضی‌ها احتمال آن را دادند - حجت خدا بوده که پیامبر صراحتاً می‌فرماید: «جعل الله حجة على عباده و دعا قومه الى الله» البته این تعبیر بیشتر درباره پیغمبر صادق است.

مطلب دیگری که آقای سید حسن صوفی در کتابش به ابوالکلام آزاد ایراد می‌گیرد این است که می‌گوید: مستند شما تورات است، در حالی که ما تورات را

۷۴۰۸

قبول نداریم؛ تورات تحریف شده و چیزی که به عقیده قرآن تحریف شده است شما چه طور از آن دلیل می‌آورید و به آن استناد می‌کنند؟

البته این مطلب ایشان هم درست نیست، چون تحریف تورات خیلی جلوتر از عصر رسول الله ﷺ صورت گرفته است. آقای دشتی در این باره، یک بحث تاریخی گفتند خیلی جالب و مفید، من هم استفاده کردم و آن این است که تحریف تورات، هم‌زمان با پیغمبر خدا یا بعد از آن اتفاق نیفتاده است بنابراین، یهود معاصر با پیامبر توراتی را در دست داشتند که هم اکنون در دست ماست، وقتی آن‌ها در تورات، کوروش را تعریف می‌کنند و شخصیت برجسته کوروش با اوصاف قرآنی تطبیق می‌کند، می‌آیند از پیغمبر می‌پرسند، پیغمبر خدا هم در پاسخ، آیه‌ای را که نازل می‌شود می‌خواند، این برای اسلام کافی است؛ یعنی همین اوصافی که در قرآن برای ذوالقرنین آمده، اگر ببینیم همه این اوصاف، در تورات رسمی عصر رسول الله ﷺ هم هست، این از نظر اسلام کافی است چون قرآن کریم این قسمت را تأیید کرده، حال می‌خواهد تورات قبلاً تحریف شده باشد یا نه، به خصوص با توجه به این که تحریف تورات عمدتاً به جاهایی مربوط است که به ضرر علمای آن‌ها بوده یا به آمدن پیغمبر آخر زمان مربوط است، ولی معلوم نیست این قسمت‌ها نیز تحریف شده باشند. وقتی این علامت‌هایی که در قرآن آمده با آن علامت‌هایی که در تورات رسمی عصر نزول این آیات آمده تطبیق کند این برای ما کافی است.

دشتی: کتابی هم راجع به ذوالقرنین توسط آقای نخجوانی نوشته شده است. استاد جعفری: من این کتاب را مطالعه نکردم، چون زمانی که به این کتاب برخوردیم پرونده این بحث را در تفسیر کوثر بسته بودم، لذا کتاب آقای نخجوانی را نخواندم و نمی‌دانم نظر ایشان چیست.

در ادامه بحث، مطلبی هم راجع به قوم یاجوج و ماجوج اضافه کنم، چون خداوند در اواخر آیات مربوط به ذوالقرنین می‌فرماید: قالوا يا ذالقرنین ان ياجوج و ماجوج... بينهم سدا قال ما مكني فيه ربي خير فاعينوني بقوة اجعل بينكم و بينهم زماما «اتوني زبر الحديد» آن قومی که از یاجوج و ماجوج آسیب می‌دیدند از

۷۴۰۹

دوازدهمین خرواستند که سدی بسازد و دوازدهمین سدی ساخت، حال ببینیم آن قوم چه کسانی بودند. و یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند؟ اسم یاجوج و ماجوج دو بار در قرآن آمده است، یکی این جا، یکی هم در آیه ای دیگر که در سوره سجد، سجد یاجوج و ماجوج را از شرایط ساعتی، یعنی از علامات قیامت شمرده است؛ یعنی وقتی که سد یاجوج و ماجوج شکسته می شود، در آن زمان بلافاصله قیامت هم برپا می شود. این قوم - طبق بررسی هایی که شده - احتمالاً همان قومی بوده که در قفقاز در قسمت غربی دریای خزر یا کاسپین سکونت داشتند و این ها از یاجوج و ماجوج آسیب می دیدند.

اما این که یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند من به این نتیجه رسیده ام که یاجوج و ماجوج همان قوم مغول بودند و در تورات هم اسم شان به صورت گوگ و مگوگ بارها آمده است. چنین به نظر می رسد که قوم مغول قومی جنگ جو بودند، الان هم بعد از بررسی های به عمل آمده روشن شده که در ژن این قوم یک نوع جنگ جویی وجود داشته است؛ بعضی نژادها این جوری هستند. آن موقع این قوم، گاهی از مغولستان به طرف شرق سرازیر می شدند و می رفتند چین و قتل و غارت می کردند که دیوار چین را برای جلوگیری از حمله آن ها ساختند که سدی در برابر آن ها باشد. از این طرف هم، از شمال دریای خزر از سمت مسکو سرازیر می شدند به طرف قفقاز کنونی و بعدها به ایران مرکزی آمدند و از طریق دره بزرگی که الان هم هست وارد آن جا می شدند و مردم را قتل و غارت می کردند. بنابراین، یاجوج و ماجوج همان قوم مغول بودند و سدی که دوازدهمین ساخت در برابر آن ها ساخت، و آن ها دیگر نتوانستند از آن سد عبور کنند و مردم راحت شدند.

در یک آیه دیگر در سوره انبیاء هست که آن سد تا روز قیامت باقی خواهد ماند: **حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْتُمَا بُجُوجَ وَّ مَاجُوجَ وَّهُم مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ۗ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارِ الَّذِينَ كَفَرُوا ۗ**

یکی دیگر از بحث هایی که باقی ماند این است که اگر سد یاجوج و ماجوج

۷۴۱۵

باقی است - با توجه به این که امروز همه جای دنیا شناخته شده است - موقعیت جغرافیایی آن کجاست؟ پاسخ این سؤال واضح است، چون ممکن است بعد از گذشت هزاران سال، زیر خاک رفته باشد، البته - چنان که اشاره شد - می گویند هم اکنون آثارش در قفقاز باقی است و حتی در کتاب ها نقل شده است یکی از سفیران دربار عباسی (گویا مأمون) به آن جا رفت و آثاری از آن سد را دید که از آهن بوده است. این مطلب در منابع ما نیز موجود است. به هر حال، لزومی ندارد که ما الآن آن سد را ببینیم، در طول سال ها ممکن است یک کوهی از بین برود، دره شود یا دره، کوه شود. این گونه تغییرات رایج است، مثلاً مسلم است که دریای خزر به خلیج فارس پیوسته بوده، اما الان از هم جدا شده اند.

بنابراین، این که الان سد یاجوج و ماجوج را نمی بینیم و نمی دانیم کجاست این دلیل بر عدم وجود آن نمی شود، طبق مفاد این آیه شریفه این سد حتماً وجود داشته و این سد یکی از شرایط قیامت است که به زودی منفجر خواهد شد و یاجوج و ماجوج مجدداً از پشت آن بیرون خواهند آمد (من کل حدب ینسلون) و پس از آن هم قیامت اتفاق خواهد افتاد.

۷۴۱۱